



جان محمود صالحی در خطر است

اعتصاب غذای محمود صالحی در زندان سنندج وارد ششمین روز خود شد، رژیم در آرزوی این است که به نحوی کارگران پیشرو و رهبران عملی جنبش های کارگری را از سر راه خود بردارد. ما ضمن ارج نهادن به مقاومت پایدار محمود صالحی از او صمیمانه می خواهیم به خاطر وضعیت جسمی خود به اعتصاب غذا پایان داده و داغ مرگ خویش را بر دل جلاخان باقی بگذارد.

محمود صالحی نماینده کارگران سقز به جرم برگزاری مراسم اول ماه مه ۱۳۸۳، روز جهانی کارگر، بعد از سالها دوندگی و کشانیده شدن به مراکز امنیتی، بازجوئی و پشت سر گذاشتن بیدادگاه ها، بالاخره چند ماه قبل حکم قطعی خود را دریافت نموده و زندانی شد. طی این مدت زندان بانان و ماموران رژیم وی را تحت فشارهای شدید روحی و جسمی قرار داده اند. محمود صالحی یک کلیه خود را از دست داده و در وضعیت وخیم جسمی به سر میرسد و زندان بانان حتی از ورود داروهای وی به زندان نیز خود داری میکنند.

محمود امروز پنج روز است که به دلیل وضعیت بد زندان وعدم رسیدگی به خواست هایش دست به اعتصاب غذا در زندان سنندج زده است و خطر حتمی جان وی را تهدید میکند. این در حالی است که تاکنون ده ها نهاد کارگری و احزاب و مجامع انساندوست ایرانی و بین المللی نسبت به این اقدام ضد انسانی رژیم اعتراض کرده و خواستار آزادی فوری وی شده اند. اما رژیم که زیر سرنیزه سرکوب دست سرمایه داران و مافیای قدرت و ثروت را در غارت و چپاول اموال عمومی و استثمار شدید کارگران باز گذاشته و بر میلیاردها تومان دزدی و اختلاس و جنایات بیشمار آنها پرده ساتر می افکند، برای کارگران قدره را از روبرو تا به خیال خود با ایجاد جو رعب و وحشت مانع حرکت رو به اعتلای جنبش کارگری بشود.

تردیدی نیست که همه اقدامات رژیم از یکسو به خاطر کسب سودهای کلان طبقه حاکم ایران است که در شرایط بی حقوق کارگران هر آنچه که میخواهند بر سر کارگران میاورند و از سوی دیگر ترس رژیم از قدرت و پتانسیل کارگران است که اگر متحد و متشکل شوند هیچ نیروئی را یارای مقابله با آنها نیست.

اکنون که همه میدانند به زیر انداختن دیو ستم و سرکوب و بدست آوردن آزادی جز به دست توانای کارگران ممکن نیست، باید در مقابل تعرضات رژیم به کارگران و رهبران عملی آنها بایستند و با همه توش و توان خود از آنها حمایت کنند.

ادامه در صفحه ۲

گزارشی از رفقای شرکت کننده در تظاهرات ضد سرمایه داری مقابل اجلاس G8 در آلمان

اطلاعیه های مشترک ۷ سازمان ایرانی بسیار مورد توجه مردم قرار می گرفت و تعداد بسیار زیادی که به علت در یافت زیاد اطلاعیه نمی خواستند اعلامیه ما را دریافت کنند پس از نگاه به تیترو آن را مشتاقانه دریافت می کردند. چراکه حضور ایرانیها و اینکه آنها چه می گویند با توجه به اینکه یکی از محورهای مورد بحث سران ۸ کشور موضوع ایران می باشد. برایشان جالب و مهم بود.

ابتدا گفتنی است که دولت آلمان با اختصاص دادن و هزینه کردن ۱۰۰ میلیون یورو و کشیدن سیم خاردار به ارتفاع ۲٫۵ متر و به طول ۱۲ کیلومتر دور محل برگزاری اجلاس که بیش از ۱۲ میلیون یورو هزینه برداشته است تلاش نموده قلعه ای نفوذ ناپذیر و امن برای سران کشورهای شرکت کننده بوجود آورد. بطوریکه تا فاصله ۲ تا ۶ کیلومتری سیم خاردارها هر گونه تظاهراتی غیرقانونی اعلام شده است. برای مراقبت و برخورد با مخالفین ۱۸۰۰۰ پلیس بسیج شده اند. بدین ترتیب کنفرانس ۸ کشور صنعتی پشت درهای بسته و بدون از چشم مردم و در ترس و واهمه از اوج یابی اعتراضات توده ای برگزار می شود.

این تدابیر البته مضاف بر اقدامات سرکوبگرانه ای است که از ماه ها قبل توسط نیروهای امنیتی به مورد اجرا گذاشته شده است. بطور مثال هفته قبل از شروع کنفرانس در آلمان، در ۹ می ۹۰۰ پلیس به ۴۲ محل نیروهای ضد جی ۸ در شهرهای برلین، بوخوم، برمن، دویسبورگ، گیسن، گوتینگن، هامبورگ، هانوفر، ینا، کلن، لایپزیک، ماربورگ، رستوک، زیگن، مانهایم و ولفزبورگ ادامه در صفحه ۲

کومله و پروسه گذار - در حاشیه اختلافات درون کومله -

در صفحه ۴

(سازمان زحمتکشان کردستان ایران)

کنادی زیوگانوف

بوش مدتهاست که به سمبل تروریسم دولتی تبدیل شده است

در صفحه ۶

فتح الاسلام چه کسانی هستند؟

در صفحه ۸

جان محمود صالحی در خطر است

ما ضمن پشتیبانی از خواست های محمود صالحی از جمله آزادی بیقید و شرط وی و همه زندانیان سیاسی ، بار دیگر همه تشکلات کارگری و مجامع بین المللی آزادیخواه و انسان دوست را به اعتراض به وحشیگریهای رژیم علیه کارگران فرامیخوانیم . تردیدی نداریم که رژیم و عوامل رنگارنگ آن در آینده تاوان این اعمال غیرانسانی خود را باز پس خواهند داد .

رژیم در آرزوی این است که به نحوی کارگران پیشرو و رهبران عملی جنبش های کارگری را از سر راه خود بردارد . ما ضمن ارج نهادن به مقاومت پایدار محمود صالحی از او صمیمانه میخوایم به خاطر وضعیت جسمی خود به اعتصاب غذا پایان داده و داغ مرگ خویش را بر دل جلادان باقی بگذارد .

گزارشی از رفتای شرکت کننده در تظاهرات ضد سرمایه داری مقابل اجلاس G8 در آلمان

هجوم بردند و تعداد نامعلومی از چپ های آلمانی و خارجی را دستگیر و کامپیوترها را نیز بردند. در همان روز ۵۰۰۰ نفر در برلین و ۳۰۰۰ نفر در هامبورگ به تظاهرات اعتراضی پرداختند.

طبق ماده ۱۲۹ قانون . پلیس می تواند با استناد به این ماده. هر حرکت یا هر فردی را متهم به داشتن زمینه تروریستی نموده و حتی در خانه اش مورد هجوم قرار دهند.

در تظاهرات روز شنبه ۲ یونی . بیش از ۱۰۰۰ نفر مجروح که ۱۴۶ نفر آنها پلیس های مجهز به لباسهای ویژه بودند که عمدتاً به طور سطحی مجروح شدند. در این روز ۱۲۸ نفر دستگیر شدند و در روز دوشنبه نیز ۵۰ نفر دیگرگیر پلیس افتادند.

طبق اظهار نظر برگزار کنندگان ۸۰ هزار نفر شرکت کردند در حالی که پلیس ۲۵ هزار نفر اعلام کرد.

تظاهرات از دو نقطه شمال و جنوب شهر شروع شد و در منطقه شنی کنار بندر که محل سخنرانی ها و استراحت بود به هم رسید . ترکیب شرکت کنندگان در تظاهرات شامل گروه های مترقی و صلح طلب . گروه های مخالف جنگ . گروه های هومانیتیستی . مدافعین پناهندگان و مهاجرین . گروه های ضد جهانی شدن . گروه های ضد امپریالیسم و نئولیبرالیسم . گروه های ضد فاشیست . تشکلهای کارگری . گروه های فمینیستی و دانشجویان . فعالین محیط زیست . مدافعین کشورهای فقیر . فعالین کلیسایی . پزشکان بدون مرز . سازمان عفو بین الملل . احزاب کمونیست و چپ . آنارشستها . انجمنهای فرهنگی و ... بودند میشود گفت رنگین کمانی از نیروهای سیاسی ، ضد جنگ ،

ضد امپریالیسم ، ضد سرمایه داری ، طرفداران محیط زیست و .. تشکیل میشد.

هنگام رسیدن جمعیت به محل برنامه . ۱۶۰۰۰ پلیس هجوم خود را با سگ . گاز فلفل . گاز اشک آور . ماشین آب پاش . زره پوش و باتوم آغاز نمود و از زمین و هوا توسط هلی کوپتر و هواپیمای بی سرنشین فیلمبرداری می کرد . بلندگو برگزار کنندگان تظاهرات بارها از پلیس خواست که به جمعیت که تعداد زیادی کودک . سالخوردهگان و معلولین در بینشان است حمله نکند و هلی کوپتر را نیز که ایجاد صدا می کرد و آرامش مردم را به هم می زد . برگردانند.

پلیس هر بار به عقب میرفت و هلی کوپتر بر می گشت و به جای آن هواپیمای بی سرنشین می آمد یا کمی به عقب می رفت و بعد از مدتی مجدداً هجوم یکدفعه پلیس آغاز می شد و هر بار به علت ازدیاد و ترس جمعیت و شنی و خاکی بودن زمین . تعداد زیادی بر روی هم افتاده و مجروح می شدند. به علت استفاده مکرر پلیس از کپسولهای سیاه محتوی گاز فلفل یا گاز اشک آور تعداد بسیار زیادی از ناحیه چشم آسیب دیدند که توسط مردم مداوا می شدند که به این دلیل آمار مجروحین بسیار بیشتر از ۱۰۰۰ نفر اعلام شده توسط دولت بوده است و از طرفی دیگر باید کودکانی که دچار ترس و واهمه شده بودند یا چشمشان از گاز اشک آور می سوخت را نیز مورد توجه قرار داد. پلیس در گروه های ۱۵ نفری که یک نفر از آنها کپسول سیاه حاوی گاز فلفل را حمل می کرد به میان مردم می آمدند . یکی را نشان می کردند از قبل و یکدفعه بر سرش می ریختند و با ضرب و شتم با خود می بردند. در طول راهپیمایی تظاهر کنندگان . اطلاعیه های مشترک ۷ سازمان ایرانی بسیار مورد توجه مردم قرار می گرفت و تعداد بسیار زیادی که به علت دریافت زیاد اطلاعیه نمی خواستند اعلامیه ما را دریافت کنند پس از نگاه به تیترو آن را مشتاقانه دریافت می کردند . چراکه حضور ایرانیها و اینکه آنها چه می گویند با توجه به اینکه یکی از محورهای مورد بحث

سران ۸ کشور می باشد . برایشان جالب و مهم بود. مخصوصاً در تماس با گروه های ضد جنگ و صلح طلب هنگامی که از کنفرانس مشترک سازمان اتحاد فداییان کمونیست با حزب چپ آلمان که ضد جنگ و ضد جمهوری اسلامی می باشد با خبر می شدند . از برگزاری این کنفرانس بسیار استقبال می کردند . در این تظاهرات ارتباط های زیاد انترناسیونالیستی گرفته شد که قطعاً باعث افزایش فعالیت های جهانی ما خواهد شد.

کومله و پروسه گذار - در حاشیه اختلافات درون کومله - (سازمان زحمتکشان کردستان ایران)

ناصر ابرانپور

چندی پیش بیانیه‌ای به زبان کردی تحت عنوان «اصلاحات راهی برای اتحاد و اعتلا» را رؤیت نمودم. در پی آن یکی از امضاکنندگان این بیانیه مرحمت نموده و طی گفتگویی تلفنی از من بعنوان یک شخص بی طرف خواستند که بیانیه آنها را مطالعه و «بیرحمانه مورد نقد و بررسی» قرار دهم. لذا بیانیه را با علاقه‌ی وافر خواندم، به ویژه که موضوع آن مربوط به چالشهایی می‌شد در درون کومله - سازمان زحمتکشان کردستان ایران، یکی از چند حزب اصلی جنبش کردستان ایران و همچنین به این دلیل که تحولات آن بدون تأثیر بر روند رویدادها در جامعه کردی نمی‌ماند.

قابل تأکید است که راقم این سطور هیچگاه در تشکیلات نامبرده نبوده است، لذا منتفی نیست که برداشتها و داوریهایی وی دقیق نباشند. بر نگارنده مبرهن است که تصویری که اینجا از این حزب ارائه می‌شود، الزاماً با تصویری که افراد در و یا نزدیک به این تشکیلات دارند نباید یکسان باشد. این امر به ویژه برای بخش آخر صدق می‌کند که مربوط به خطوط و سمتگیری سیاسی‌ای است که این حزب باید از نظر نگارنده طی کند.

چنین پیدا است که کومله باری دیگر دچار بحران شده است. چگونه باید به آن نگریست؟ آیا این بحران باید مایه‌ی دلسردی، یأس و بحران‌زدگی شود؟ مطلقاً، چرا که این اختلافات سرشتی طبیعی دارند و زائده‌ی شرایطی هستند که حزب مزبور در آن قرار دارد: کومله از سویی حزبی کردی است و از سویی دیگر ایرانی؛ میدان فعالیت اصلی آن از یک طرف کردستان عراق است و از طرف دیگر خارج از کشور؛ هم خود را سوسیالیستی می‌داند و هم ملی‌گرای کرد. می‌خواهد هم حزب عموم‌خلفی باشد و هم اوانگارد، هم سیاسی و هم نظامی؛ هم می‌خواهد کار مخفی (کردستان ایران) انجام دهد، هم علنی (کردستان عراق و خارج از کشور)؛ هم می‌خواهد در داخل کردستان ایران فعال شود و مستقل از حاکمیت کردستان عراق عمل کند، در عین حال ضربه یا فشاری را بدین سبب از سوی حکومت ایران متوجه کردستان عراق نسازد اینها ویژگیها، تنگناها و دشواریهایی هستند که هم این حزب و هم

هر دو حزب دمکرات کردستان ایران با آن روبرو هستند. این دشواریها تأثیر بلاواسطه نه تنها بر بافت و چهارچوب و ساختار تشکیلاتی خواهد گذاشت، بلکه مشکلاتی را از لحاظ سیاستگزاری نیز ایجاد می‌کند. آنچه که علاوه بر اینها مشخصاً در ارتباط با کومله صدق می‌کند، سیر فکری، سیاسی و ایدئولوژیکی است که این حزب و سرامدان آن طی نموده‌اند:

0 از لحاظ فکری و ایدئولوژیک تاکنون شاهد تغییرات ذیل در این حزب بوده‌ایم: ابتدا مائوئیسم بدوی و سوسیالیسم کردستانی و مکتب سه‌جهانی، سپس مارکسیسم - لنینیسم انقلابی و خط سه‌ای، پس از آن اوانگاریسم و آنارشیزم نظامی - انقلابی و پوپولیستی کردستانی، سپس کمونیسم ایرانی‌گرا، در پی آن گرایش به کمونیسم کارگری و جهانی، پافشاری بر کمونیسم ایرانی منهای ملی‌گرایی، سپس بازگشت به نقطه‌ی اول، یعنی ملی‌گرایی کردستانی، اینبار اما منهای کمونیسم ایرانی، به جای آن روی‌آوری کم و بیش به سوسیال‌دمکراسی اروپایی. این پروسه هنوز بسته نشده است.

0 تغییراتی که این حزب از لحاظ تشکیلاتی نیز طی نموده قابل قیاس با هیچ سازمان سیاسی ایرانی و کردی دیگری نیست: کردستانی، ائتلاف با یک گروه کوچک روشنفکری ایرانی و تبدیل شدن به یک حزب «سراسری»، سپس مجدداً خروج از آن و تبدیل شدن به حزبی کردستانی.

0 به همه این تغییر و تحولات فکری، سیاسی و تشکیلاتی باید چند فاکتور دور بودن از توده‌های مردم کردستان، غلبه بودن فرهنگ و اصول لنینی کار حزبی و همچنین سنتی بودن و عقب‌ماندگی نسبی جامعه‌ای که این حزب از آن برخوردار است را باید افزود.

آیا با چنین فرآیندی غیرطبیعی است که این حزب هر از چند گاهی دچار طغیان و تلاطم بشود؟ به عقیده من، خیر. آیا هیچکدام از جریانات سیاسی ایرانی در شرایط مشابه احزاب کردستانی بوده‌اند؟ با وصف این، کدامیک از آنها تاکنون چندین انشعاب را از سر نگذرانده‌اند؟ احزاب چپ که به نظر می‌رسد، انشعاب همزاد آنهاست، جای خود دارند. احزاب راست وضعیتی به مراتب بدتر دارند. کافی است یادآور شویم که گویا قریب ۱۲ - ۱۳ «جبهه ملی» داریم!

به اعتقاد من باید به وجود اختلاف، اقلیت و اکثریت درون تشکیلاتی، فراکسیون، اپوزیسیون و غیره نه تنها منفی نگریست، بلکه شایسته است آن را حتی چون جلوه‌ای از زنده بودن و پویایی دید. در هر اختلاف و حتی بحرانی

شناسی نهفته است. هیچ انسان دمکرات منشی نباید وارد جریانی بشود که در آن بحث و جدل وجود نداشته باشد، همه متحدال نظر و واحدالفکر باشند و جو سربازخانه‌ای در آن حاکم باشد. اساساً حزبی شناس اعتلا و بالندگی دارد که در آن اختلاف باشد، اما این اختلاف کانالیزه شده باشد. مگر نه این است که دیالکتیک تکامل تضاد است؟ من برخی اوقات بسیار متحیر می‌شوم که می‌بینم احزابی از اختلاف واهمه نشان می‌دهند که خود را مارکسیست و سوسیالیست هم می‌دانند و تازه در برنامه‌ی سیاسی‌شان «آزادی بدون قید و شرط سیاسی» را هم مطرح می‌کنند!

بنابراین آنچه از نظر من ایراد دارد، نه نفس اختلاف، بلکه مکانیسمهای «رفع و حل» آن است؛ مکانیسمهایی که از انتقاد اختلاف می‌سازد، از اختلاف اصطکاک، از اصطکاک بحران، از بحران انشعاب و گاهی اوقات از انشعاب تنش فیزیکی.

طبیعی است که هر انشعابی قابل نکوهش نیست، بلکه در برخی موارد حتی قابل ستایش هم است. اما در بیشتر مواقع و موارد انشعاب ضروری، موجه و پرهیزناپذیر نیست. با این وصف چنین به نظر می‌رسد که اکثریت احزاب ایرانی یا خود در نتیجه انشعاب بوجود آمده‌اند و یا تاکنون چندین انشعاب را از سرگذرانده‌اند و این روند متأسفانه هنوز پایان نیافته است. با این وجود نباید به اختلاف، بحران و انشعاب احساسی - اخلاقی نگریست و آن را یک سویه محکوم نمود. این انشعاقها را باید ریشه‌یابی نمود و علل و انگیزه‌های آن را برشمرد.

شاید بتوان به اختصار گفت که موجد درجه اول انشعاب عدم وجود ساختارها، مکانیسمها و مناسبات تشکیلاتی دمکراتیک، عدم وجود مکانیسمهای به رسمیت‌شناسی اختلاف و کانالیزه کردن آن، غالب بودن مرکزیت اقتدارگرا و غیر دمکراتیک، کیش شخصیت رهبران حزبی، منفک و شفاف نبودن اختیارات آنها، دوره‌ای نبودن تصدی و مسئولیت آنها، برخوردار نبودن از یک ارگان حل اختلاف، عدم امنیت حیثیتی و مالی افرادی که از حزب به دلایل مختلفی کناره‌گیری می‌کنند، ساختار هرمی تشکیلاتی و عدم پاسخگویی رهبران و مسئولان رتبه بالای تشکیلاتی به پایین و مردم و ... می‌باشند. کدورت‌های شخصی‌ای که رهبران این احزاب میانشان پیدا می‌شود را نیز نباید کم بها داد.

من خود را مجاز و محق نمی‌دانم که وارد بحثهایی بشوم که در چند هفته‌ی اخیر در سایتها و نامه‌های جناح‌های مختلف کومله همگی شاهد آنها بوده‌ایم. بنا هم ندارم که به تنهایی به قاضی بروم و این

یا → آن طرف را ستایش یا محکوم نمایم. اما یقین دارم که این اختلافات منشا واقعی دارند. تصور نمی‌کنم که عده‌ای بی‌جهت شوریده‌اند، بی‌سبب بهانه می‌گیرند و بی‌دلیل به افکار عمومی مراجعه نموده‌اند.

اتفاقا بیانی‌های که عده‌ای از اعضای کمیته مرکزی تحت عنوان «اقلیت کمیته‌ی مرکزی» صادر نمودند را - صرف‌نظر از ایراداتی که به آن وارد می‌بینم - بسیار مثبت و سازنده ارزیابی می‌نمایم، آن هم قبل از هر چیز به دلیل شفافیت و شجاعت غیرمتعارف آن.

کومله جریانی بوده که مسئولان آن، هر آن‌گاه که رویدادی از تاریخ خود را مورد بحث قرار می‌دهند، پیوسته و بصورت بسیار غیرمتواضعانه و اغراق‌آمیز و حتی مذهبی‌گونه از «سنت‌های خوب»، «صداقت»، «از خودگذشتگی»، «فداکاری» و ... خود و سازمان خود سخن می‌گویند، توگویی اینها ارزشهایی هستند که تنها در درون آنها یافت می‌شود و تنها در مورد خود آنها صدق می‌کند و حتی آنها را دربر نمی‌گیرد که از سازمان آنها جدا شده‌اند و ره دیگری رفته‌اند. از سخنان احساسی - حماسی آنها چنین برمی‌آید که کومله‌ای به صرف کومله‌ای بودنش نیک و والا است. کمتر از چپ بودن و سوسیالیست بودن و کمونیست بودن کومله در گذشته سخن به میان می‌آید، گویی با تغییر اعتقاد این دوستان، تاریخشان هم عوض شده است! پیوسته گفته می‌شود که کومله برای زنان چنین کرد و چنان. درحالی‌که نمی‌دانم، کومله منهای همسر این یا آن عضو کمیته مرکزی، چند نفر عضو کمیته‌ی مرکزی زن داشته است، چند کادر ورزیده زن پرورده کرده است، چه کار فکری اساسی در جامعه برای ارتقاء آگاهی زنان انجام داده است، ... در کلام آنها سخنی در این مورد در میان نیست که این سازمان چه سیر پر فراز و نشیب فکری، سیاسی، ایدئولوژیک و حتی تشکیلاتی را از سر گذرانده است، چه انشعابها که در خود ندیده است، چه نارفاقتی‌ها که از رفقای دیروز خود ندیده است. کافی است که در این ارتباط

برخوردهای استهزاآور رهبران تشکلات اکنون متنوع و ملون «کمونیسم کارگری» با آنها را یادآوری کنیم. مگر نه این است که اینها هم زمانی در کومله یکه‌تاز میدان بودند؟ آنها، اما، از تاریخ کومله به کلی روتوش شده‌اند، چون نمی‌توان از «سنت‌های والای کومله» سخن گفت و در عین حال این حضرات را هم جزو همان کومله محسوب نمود! به هر حال، بیانی‌های مزبور این رسم خودستایی را پیشه نکرد و نگفت که برخورد رفقای اکثریت کمیته‌ی مرکزی، «غیرکومله‌ای» است و سنت‌های کومله را زیرپا گذاشته‌اند و غیره. و این از نظر من

گامی با اهمیت به سوی اعتلا بخشیدن کومله به سوی یک حزب امروزی و متعارف می‌باشد. چنین به نظر می‌رسد که کومله از این لحاظ نیز در دوره‌ی گذار باشد و دوران بلوغ را طی کند.

نباید فراموش کرد که حزبی دمکراتیک نیست که دمکراتیک‌ترین ایده‌آل‌ها را داشته باشد، بلکه از مناسبات و روابط درون‌تشکیلاتی دمکراتیک برخوردار باشد. حزبی که در درون خود اپوزیسیون، مخالف و اقلیت نشانسد، در بیرون خود و در درون جامعه هم چنین حقی را در فردای به قدرت رسیدن قائل نمی‌شود. حزبی که وجود اختلاف در خود را ننگ و فاجعه محسوب کند و به همین دلیل آن را سرکوب یا کتمان کند، حزبی که معتقد به ادواری بودن ارگانهای رهبری نباشد، حزبی که رهبر و دبیرکل آن مادام‌العمر باید رهبر و دبیرکل بماند، حزبی که در ارگان مرکزی مطبوعاتی خودش نظرات مخالفان را انعکاس ندهد، حزبی که رهبرش خود را در برابر اعضا و ارگانهای دیگر پاسخگو نداند و همه‌ی اهرمهای مالی و سیاسی را قبضه کرده باشد، حزبی که مرجع داوری و حل اختلاف نداشته باشد، قادر نیست جامعه‌ی متنوع و متکثر و دمکراتیکی را نوید بدهد. چنین حزبی در بهترین حالت حزب بعث سوسیالیست سوریه یا حزب کمونیست کوبا خواهد بود که با فوت «رئیس جمهور»، فرزند یا برادر جانشین وی خواهد شد، تازه در انتخابات قریب ۱۰۰ درصد آراء را هم کسب خواهد نمود!

آری، چنانچه دست رد به سینه چنین ساختارهایی می‌زنیم، باید جدال و منازعه را نه تنها سرکوب نمود، نه تنها کتمان نمود، بلکه حتی باید تقویت نیز نمود، کانالیزه نمود و به سرانجام رساند. اشتباه است که تصور کنیم که انجام چنین جدالهایی یا باید افتراق و جدایی و یا وحدت کلمه و وحدت عمل باشد. احزاب چپ دست‌کم از احزاب «بورژوازی» بیاموزند که پیوسته دارای جناح‌بندی هستند و از این امر زمین به آسمان هم نرسیده است.

فوقاً تنها جنبه‌ی درون‌تشکیلاتی معضل مد نظر بود. جنبه‌ی دیگر آن، روابط با احزاب و تشکلات سیاسی رقیب می‌باشد. نوع برخورد با احزاب رقیب معیار و ملاک دیگر پایبندی هر حزب به دمکراسی خواهد بود. نمی‌توان - مثلاً مجاهدگونه - همه را خائن دانست، اما انتظار داشت که در فردای قدرت‌گیری این حزب مخالفان به بند و جوخه‌ی اعدام سپرده نشوند.

مشکل احزاب چپ و سوسیالیست ایران هم اتفاقاً همین است. آنها می‌خواهند حزب طبقاتی تنها یک طبقه باشند. و چون تصور می‌کنند که خود نماینده‌ی طبقاتی، سیاسی و ایدئولوژیک

این طبقه هستند، همه‌ی احزاب دیگر را متعلق به طبقات متخاصم و متعارض خود می‌دانند. این رویه خطرناک است، سر از توتالیتریسیم و دیکتاتوری درخواهد آورد و اولین قربانیان آن هم اتفاقاً نارضیان درون حزبی و درون طبقه خواهند بود. با این سبک از تحزب باید وداع کرد.

آنچه از نظر من همچنین مشکل‌ساز است مقوله «یا سنخ» حزب انقلابی است. به اعتقاد من اصولی نیست که تشکلات سیاسی کردی و ایرانی به مانند دهه‌ی ۴۰ شمسی همچنان رسالت «رهبری انقلاب و مردم» را برای خود قائل شوند. قائل شدن چنین رسالت‌های ایدئولوژیک و مطلق‌گرایانه و حتی آئینی برای خود زیانهای بیشماری را در گذشته بر مردم وارد آورده است. فراموش نکنیم که یکی از سرچشمه‌های درگیریهای خونبار داخلی کردستان ایران همین قائل شدن رسالت‌های «رهبر» و «پیشرو» بودن برای حزب خودی و خصم شمردن رقیب بود.

خوشبختانه در احزاب کردی کردستان ایران از این لحاظ یک روند مثبت هر چند کند قابل رؤیت است. یکی از نشانه‌های این تجربه‌آموزی خواست تشکیل جبهه‌ی کردستانی می‌باشد که ظاهراً همه موافق آن هستند. خود این امر به خودی خود دال بر این است که آنها دست کم در ادبیات سیاسی خود دیگری را «نماینده‌ی بورژوازی» و «مرتجع» و «پولپوتی» نمی‌شناسند و تازه خواستار ائتلاف با آن هم هستند.

فرآیند مثبت فوق خود تابعی از استحاله‌ی ایدئولوژیک احزاب نامبرده می‌باشد. بدون این چرخش ایدئولوژیک - سیاسی تعامل و برخورد آنها با دگراندیشان درون و برون‌تشکیلاتی بلا‌تغییر می‌ماند. احزاب کردی، به ویژه کومله، در حال بازسازی سیاسی - ایدئولوژیک خود است، در پی پیوستن به خانواده‌ی فکری نوینی است، هر چند که متأسفانه تاکنون سند و یا حتی بحث رسمی و مستدلی در این ارتباط از آن دیده نشده است.

به عقیده‌ی من دلیل این امر تنها می‌تواند این باشد که این حزب دوران گذار را طی می‌کند، یا عبارتی دیگر تقریباً می‌داند که چه نمی‌خواهد، اما هنوز بطور قطع نمی‌داند که چه می‌خواهد. از مسیر طی شده می‌توان گمانه‌زنی کرد که کومله آینده یک کومله سوسیال - دمکراتیک و چپ خواهد بود و به لحاظ پایگاه و خواستگاه سیاسی و طبقاتی در جای پای حزب دمکرات کردستان ایران گام برمی‌دارد و به همین دلیل در آینده می‌تواند به رقیب جدی حزب نامبرده تبدیل شود. طی این مسیر البته هموار نخواهد بود، بدون اختلاف و بحران هم میسر نخواهد شد.

کومله، به باور من بعنوان ناظر بیرونی، از دو جناح تشکیل شده است: جناحی که پراگماتیستی عمل می‌کند، به قولی «سیاست می‌کند» و تقریباً مشخص نیست که خود را متعلق به کدام گرایش و طیف فکری و ایدئولوژیک تعریف می‌کند، هر چند که به نظر می‌رسد که پیوند خود را با سوسیالیسم و کمونیسم مکتبی و ایدئولوژیکی و ارتدکسی قطع کرده باشد، و همچنین جناحی که در حال بازتعریف خود است، در سوسیال دموکراسی گام برمی‌دارد، اما هنوز سایه‌اش در جهان‌بینی سوسیالیستی سابق باقی مانده است و از آن بطور قطع نبریده است.

چنین به نظر می‌رسد که این افتراق قبل از اینکه سیاسی باشد، متدیک - فرهنگی است. جناح نخست (اکثریت/دفتر سیاسی) به گفته جناح دوم (اقلیت) ضرورتی در تغییر مناسبات تشکیلاتی، به ویژه ساختار هرمی تشکیلات نمی‌بیند و تقریباً همان منش حزب لنینی و بسته تاکنونی را که در برخی موارد حتی سیمای عشیرتی و آمر و مریدی به خود می‌گیرد را ادامه می‌دهد و جناح دوم (اقلیت)، باز به گفته خودشان، در تکاپوی تغییر از یک حزب تک‌بعدی، روشنفکری، طبقاتی به یک حزب چندبعدی، تمام‌خلقی (جه‌ماوری) و باز است. به هر حال نمی‌توانم تصور کنم که این تشخیص و ارزیابی بخش اقلیت کمیته مرکزی تماماً اشتباه باشد.

در هر صورت انکار نکردنی است که هویت و سیمای سیاسی و ایدئولوژیک کومله پس از جدایی از حزب کمونیست ایران تئوریزه نشده و مشخص نیست که این حزب بالاخره به کدام سو گام برمی‌دارد. محتملاً به سبب همین سردرگمی، فعالیتهای سیاسی آن پس از یک دوره شور و فعالیت بعد از جدایی، رکود چشمگیری یافته است، سطح ادبیات سیاسی آنها از لحاظ کمی و کیفی به شدت تنزل نموده است، کیفیت برنامه‌های رسانه‌ تصویری و حتی انترنتی آن نیز پس از این دوره اختلاف افت شدیدی نموده است و روابط عمومی آنها به ویژه در ارتباط با سازمانهای سیاسی ایرانی نیز لطمه جدی دیده است. یکی از عجیب‌ترین پدیده‌هایی که در پیوند با این افت قابل ملامت است عدم برخورداری از یک ارگان حتی چند صفحه‌ای به زبان فارسی می‌باشد.

اطلاعی‌های که اخیراً از سوی دفتر سیاسی کومله در ارتباط با اختلافات درون تشکیلاتی این حزب صادر شد را چنان ژرف و قانع‌کننده نیافتم. آنچه را که در آن مثبت ارزیابی نمودم از جمله تأکید آئین‌وار بر امر «وحدت و انسجام تشکیلاتی»، حاشیه‌روی و عدم بحث مشخص روی موارد و موضوعاتی که اقلیت

کمیته مرکزی به آن اشاره نموده و همچنین لحن (محتملاً ناخواسته) تحکم و «فاضلان» و آمرانه آن است مبنی بر اینکه گویا دفتر سیاسی آماده بوده است که برای «این رفقا» (اعضای اقلیت کمیته مرکزی) اگر بحثی دارند جلسه تشکیلاتی ترتیب بدهد، نشست در پالتاک بگذارد، تا آنها بتوانند حرفشان را بزنند و دفتر سیاسی در سایتهای انترنتی کومله برایشان پخش و در نشریات حزبی نیز برایشان چاپ کند. خود این فرمولبندی ظاهراً مثبت حکایت از مناسبات نابرابر و ناسالم می‌کند. آخر معلوم نیست که دفتر سیاسی چرا باید برای آنها جلسه تشکیلاتی و نشست پالتاکی ترتیب دهد. مگر خودشان برای اینکار دستشان تو حنا مانده است؟ مگر دعوا سر این بوده است؟! بالاخره من یکی انتظار یک «بحث اثباتی» مشخص‌تری را داشتم.

اطلاعی اقلیت کمیته مرکزی را با وجود اینکه سمت و سوی آن را در کلیت خود مثبت ارزیابی می‌کنم و چون تلاشی پویا برای گذار به یک حزب سده‌یست و یکمی می‌بینم، محتوای آن را، اما، بخشا مبهم و متناقض می‌بینم. آنچه را که مثبت می‌بینم فوقاً ذکر نمودم. ذیلاً تلاش می‌کنم فهرست‌وار بخشی از مواردی را که در بخش سیاسی اطلاعیه آمده است و در ذهن من پرسشهایی را بوجود آورده با علاقمندان در میان بگذارم:

۱. کومله خود را «یک حزب انقلابی» معرفی می‌کند. به عقیده من باید هم از لحاظ عملی و هم از لحاظ سیاسی از «انقلابی» نامیدن خود و «انقلاب» نامیدن نارضایتی‌ها و جنبش ملی کرد پرهیز نمود. آخر کدام انقلاب؟ معیار ما برای «انقلاب» نامیدن یک حرکت چیست؟ تازه، به یاد داشته باشیم که واژه «انقلاب» در اذهان توده‌های منطقه، به ویژه ایران و عراق، که هر روز چندین و چندین بار از سوی ارگانهای تبلیغاتی رسمی و دولتی به گوششان می‌خورد، کم‌کم بار منفی می‌گیرد و تشکیلی که این واژه را بکار ببرد، ممکن است حاکمیت «انقلابی» کنونی را در ذهن توده‌های مردم تداعی کند.

۲. بیانیه کومله را «کردستانی» معرفی می‌کند، درحالی‌که یقیناً مقصودش کردستان ایران است. لذا باید به لحاظ اصولی صفت «ایرانی» هم در پی «کردستانی» بیاید، به ویژه اینکه هم حیطه فعالیت‌هایش و هم برنامه‌اش برای کردستان ایران است.

۳. در بیانیه آمده است که کومله یک حزب «سوسیالیستی» است. همگان می‌دانند که هم احزاب سوسیال - دموکرات (چون فرانسه) خود را «سوسیالیستی» می‌دانند و هم احزاب کمونیستی. کومله با کدامیک از این دو گونه

حزب خود را تعریف می‌کند؟
۴. بیانیه می‌گوید که «کومله بر سوسیالیسم دموکراتیک» پای می‌فشارد. آیا مقصود نویسندگان بالاخره سوسیالیسم است یا سوسیال‌دموکراسی؟ در ادبیات سیاسی فرق فراوانی بین سوسیالیسم دموکراتیک و سوسیال دموکراسی وجود دارد. سوسیالیسم بر عمومی یا دولتی کردن وسایل تولید بنیاد نهاده می‌شود، اما سوسیال دموکراسی بر اساسی «اقتصاد بازار اجتماعی»، یعنی حفظ کاپیتالیسم و مالکیت خصوصی با گرایشات سوسیالیستی. در همین ارتباط مشخص نیست که تکلیف مالکیت خصوصی و رقابت چه می‌شود. آیا این دوستان قائل به سلب مالکیت خصوصی و دولتی کردن ابزار تولید هستند؟ تکلیف طبقات دیگر اجتماعی و نمایندگان فکری و مصالح آنها چه می‌شود؟ اتفاقاً نقطه کلیدی همین‌جاست.

ردیف کردن جملات زیبای کردی در کنار هم تنها به ناروشنی مواضع می‌افزاید. با صراحت گفته شود که سطور اول بیانیه ملغمه‌ای است از تفکرات کهنه و نو، تفکرات سوسیالیستی و سوسیال‌دموکراتیک، بدون اینکه بطور روشن این یا آن باشد. برای نمونه مقصود از «جامعه‌ای فارغ از استثمار و طبقه بالادست و زیردست» چیست؟ آیا منظور این است که کومله جامعه‌ای غیرطبقاتی (کمونیستی) را می‌خواهد بنا کند؟ مقصود چیست آنگاه که گفته می‌شود که «کومله جامعه‌ای می‌خواهد که پدیده‌های زشت جامعه سرمایه‌داری در آن زودده شده باشد؟ بالاخره این جامعه که اینجا از آن سخن می‌رود، سرمایه‌داری هست یا نیست؟ بیانیه دست رد به سینه لیبرالیسم و کمونیسم می‌زند و راه بینابینی پیشنهاد می‌کند. آیا این همان سوسیال‌دموکراسی نیست؟ (من نمی‌خواهم کسی را اینجا به خاطر ایده‌های سرزنش کنم. تنها می‌خواهم بگویم که برای من بعنوان شهروند روشن نیست که این دوستان و کل کومله چه الترناتیوی را می‌خواهند عرضه کنند).

۵. بیانیه به درستی بر استقلال کردستان به مثابه حق تأکید می‌کند، اما می‌گوید که با توجه به شرایط کنونی کردستان و ایران فدرالیسم را بستری مناسب برای حل ستم ملی پر کرد می‌داند. موضع تا اینجا اصولی است. آنچه که از نظر من ایراد دارد، قطعیتی است که در ایجاد نظام فدرال در ایران و بدین ترتیب در ماندن کردستان در چهارچوب ایران در این بیانیه دیده می‌شود. این دوستان همیشه به حزب کمونیست ایران ایراد می‌گرفتند که حزب نامبرده با طرح شعار حق استقلال، خود را راحت کرده است و از آنها می‌پرسیدند که «چه اتفاقی می‌افتد، اگر کردستان نخواهد جدا شود؟». خوب، منطقی اینجا ←



نیز باید سوال کرد چه

اتفاقی می‌افتد، اگر در ایران نظام فدرال برقرار نگردد؟ از نظر من باید شرط ماندن در چهارچوب ایران (که خود من جانبدار آن هستم) باید رفع ستم ملی از طریق ایجاد یک نظام فدرال باشد. لذا منتفی کردن تلاش برای استقلال تنها باید منوط به ایجاد یک نظام فدرال باشد. به عبارتی دیگر التزام ما به «حفظ تمامیت ارضی ایران» بستگی به التزام نیروهای غالب در جامعه ایران به حق تعیین سرنوشت خلقمان است. در ضمن، ما فدرالیسم را با توجه به شرایط کنونی کردستان و ایران نمی‌خواهیم، بلکه اتفاقاً برعکس: اگر شرایط کنونی همچنان استمرار داشته باشد، لزومی به صرف نظر کردن از حق تشکیل دولت ملی نیست. نیروهای کردستان باید تأکید کنند که طرح خواست فدرالیسم از سوی آنها به دلایل تاکتیکی نیست، بلکه به دلایل اصولی و پراگماتیستی است. ما خود داوطلبانه می‌خواهیم همگام با دیگر خلقهای ایران جامعه ایران را از نو پایه‌ریزی کنیم. اما به همان اندازه که این امر برای ما بدیهی است، چنانچه بی‌عدالتیها و شرایط نابرابر موجود دوام داشته باشند، به همان اندازه بدیهی می‌دانیم که با صراحت خواست استقلال را مطرح و در راه تحقق آن تلاش نماییم. فدرالیسم ضمانتی برای پایبندی ما به چهارچوب جغرافیایی ایران است. در صورت فقدان چنین ضمانتی از حق اصولی خود برای جدایی بهره خواهیم گرفت. بلاخره حق استقلال (چون حق طلاق) باید جایی معنا و ضرورت پیدا کند.

۶. در بیانیه بدرستی از «نظام جمهوری» سخن به میان آمده است. ولی این تأکید به تنهایی و به خودی خود گویا نیست، چه که مشخص نیست که آیا مقصود از آن «نظام ریاست جمهوری» است یا «نظام پارلمانی». آیا نظامی مد نظر است که در آن اکثریت مردم رئیس جمهور را انتخاب می‌کنند و رئیس جمهور کابینه را (مانند فرانسه) و یا رئیس جمهور یک نهاد بیشتر تشریفاتی است و رئیس حکومت نیست و حکومت از طریق فراکسیون یا ائتلاف اکثریت نمایندگان پارلمان

برای اجرای سیاست های آمریکا و اسرائیل در منطقه است. اولاً اگر ارتش تضعیف گردد، ۷۰ درصد مسیحیان لبنان که طرفدار جنبش آزاد وطن پرستان به رهبری میشل اون هستند، حامی دیگری نخواهند داشت و اقلیت طرفدار فالانژها می‌توانند به عنوان نماینده مسیحیان در لبنان ظاهر گردند. دوماً با ارتشی ضعیف لبنان دیگر نخواهد توانست به حمایت از خواست بازگشت آوارگان فلسطینی و حفظ

انتخاب می‌شود (مانند آلمان)؟ من با توجه به بافت قومی - ملی ایران گونه اولی را بسیار مشکل ساز می‌دانم. در این ارتباط همچنین بسیار اهمیت دارد که روشن کنیم که ما کدام نظام انتخاباتی را برای ایران مناسب می‌دانیم. در این خصوص هم تاکنون چیزی از احزاب سیاسی شنیده نشده است. نمی‌دانم، اگر آنها علاقمند نباشند که مشخص شود که آنها چگونه به پارلمان فدرال راه می‌یابند، چه کسی باید علاقمند باشد.

همچنین در ادبیات سیاسی کُردی جای بحث در مورد نظامی که در کردستان بر طبق الترناتیو آنها باید سر کار بیاید خالیست. تکلیف پلورالیسم چه می‌شود؟ چه نظام حزبی در خطه کردستان خواهیم داشت؟ معیار آزادی فعالیت احزاب چه خواهد بود؟ با ارتش چه خواهد شد؟ به مذهب و نهادهای مذهبی چون اوقاف، مساجد و غیره چگونه برخورد خواهد شد؟ تکلیف مالکیت خصوصی چه می‌شود؟ تکلیف نظام اقتصادی و اجتماعی کردستان چه می‌شود؟ کدام نظام انتخاباتی را در کردستان برقرار خواهند کرد؟ نمایندگان پارلمان بر اساس چه معیار و درصدی به پارلمان راه می‌یابند؟ اساساً چهارچوب جغرافیایی کردستان چگونه مشخص خواهد شد؟ تکلیف تمرکز در کردستان چه خواهد شد؟ به تقسیمات استانی کنونی داخل کردستان چگونه برخورد خواهد شد؟ در مورد تشکیل «استان مکریان» در همین نظام سیاسی کنونی چگونه می‌اندیشند؟ با چه ابزارهایی چهار اصل دموکراسی، رفاه، پیشرفت و امنیت حصول خواهند شد؟ چه سنخ و مدلی از دموکراسی در پیش گرفته خواهد شد؟ پاسخ این پرسشها و بسی دیگر نه تنها در بیانیه فوق‌الذکر، بلکه حتی در برنامه‌های سیاسی احزاب کردستان هنوز مشخص نیست.

کومله پس از بازسازی وعده بحث‌های گرمی را در این ارتباط داد. اما تاکنون حتی در ارتباط با شعارهای روزشان از لحاظ تئوری و ریشه‌ای چیزی دیده نمی‌شود. متأسفانه تنها آن هنگام برخی از خطوط فکری مشخص می‌گردد که با احزاب رقیب (کومله، سازمان کردستان

تمامیت ارضی لبنان کاری انجام دهد.

به قول سیمور هرش، دولت بوش ابتدا این گروه را مسلح نمود تا اهدافی را که اسرائیل نتوانست از طریق نظامی به آن برسد به سرانجام رساند و وقتی که "دوره مفید" این گروه به اتمام رسید، به ارتش لبنان کمک می‌کند تا آن را از میان بردارد. ولی واقعیت این است که آمریکا و اسرائیل خواهان لبنانی

حزب کمونیست ایران) برخورد می‌شود و یا هنگامی که این یا آن شخصیت حزبی با این یا آن ارگان مطبوعاتی داخلی یا بیرونی مصاحبه می‌کند. من باب مثال، کومله چندین بار ضرورت تشکیل «جبهه دموکراسی» را مطرح نموده است، بدون اینکه برای مردم مشخص کنند که این «جبهه دموکراسی» چیست. آیا مثلاً مشروطه‌خواهان که می‌گویند که پایبند به دموکراسی هستند، در آن می‌گنجند؟ آیا اگر حزبی آمد و گفت که مثلاً معتقد به «تمامیت ارضی» ایران است و در چهارچوب آن «اقوام» هم با هم برابرند، در آن جایی می‌گیرد؟ آیا شکل سیاسی که با فدرالیسم مخالفت می‌ورزد و می‌گوید که برای برقراری دموکراسی مبارزه می‌کند، در آن می‌گنجد؟

تغییر سیاست و جهت‌گیری سیاسی را حتی اگر درست باشد، بدون بحث سیاسی و اقناعی مسئله‌ساز و باعث و بانی سلب اعتماد می‌دانم. نمی‌شود در یک فاز سیاسی چندین خطوط فکری متضاد و متعارض را پیشه و سپس ترک نمود، بدون اینکه توضیحی کافی برای درستی این تغییر به مردم داده شود. امید است که این نقیصه برطرف گردد و احزاب کُردی گامهای راسخ‌تری در راستای ترسیم آینده‌ای بهتر بردارند.

باز تأکید می‌کنم که این مشکلات همچنین ریشه در شرایط خاصی دارند که احزاب کردستان ایران در آن قرار دارند.

در پایان قابل تأکید است که دموکراسی بدون احزاب متصور نیست. احزاب هم یک شبه به اعتلا نخواهند رسید و برای نیل به آن نیاز به گذار از دوران چپ‌روی و ناپختگی دارند، نیاز به تحول و فرارویی به احزاب مسؤل و دوران‌دیش و پخته دارند. کل احزاب کردستان ایران در این روند پویا قرار گرفته‌اند. لذا بروز اختلافات و حتی بحران در درون آنها را چون درد لقاحت و حیات‌بخش، طبیعی و اجتناب‌ناپذیر و مثبت و گذرا ارزیابی می‌کنم.

۱۴ خرداد ۱۳۸۶

ضعیف هستند و می‌خواهند به هر طریق که شده لبنان و سوریه را مانند عراق به بان‌توستان‌هایی متشکل از اقلیت‌ها تقسیم کنند.

گنادی زیوگانوف

بوش مدتهاست که به سمبل تروریسم دولتی تبدیل شده است

گنادی زیوگانوف، صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست جمهوری فدراتیو روسیه، رهبر فراکسیون حزب کمونیست در دوما دولتی، به درخواست نمایندگان وسایل ارتباط جمعی، سخنان جرج بوش، رئیس جمهور آمریکا در مراسم گشایش مجسمه یادواره قربانیان کمونیسم در واشینگتن را تشریح کرد.

زیوگانوف در ابتدای سخنانش گفت: بوش مدتهاست که، به سمبل تروریسم دولتی و قاتل میلیونها مخالف جهانی سازی آمریکائی تبدیل شده است و بی شک، هدف از گشایش یادواره قربانیان کمونیسم، تبلیغات مذبحخانه ای است برای منحرف ساختن اذهان عمومی بشریت از تبه کاریهای امپریالیسم آمریکا بطور کلی و بویژه، جنایات سران فعلی کاخ سفید در جهان است. رئیس جمهور آمریکا از هر تعداد مجسمه یاد بود پرده برداری کند، با این کار نمی تواند، دستان خود را که، به خون مردم بیگناه عراق، افغانستان و سومالی و همچنین صربهای کوزوو آلوده است، پاک نماید. زیوگانوف در ادامه گفت: زندان آمریکائی گوانتانامو، همینطور، زندانهای مخفی سیا در اروپای شرقی، تا ابد در لیست سیاه تبه کاریهای

جهانی سازی ثبت شده است. دقیقا، گسترش سیستم آمریکائی و جناب جرج بوش، مسئول چپاول همه جهان بوسیله «میلیاردهای طلائی»، گرسنگی میلیاردها انسان و مرگ روزانه هفده هزار کودک به علت سوء تغذیه می باشد. آمریکا و متحدانش، با تحمیل مفاسد اجتماعی و اکولوژیکی سرمایه داری جهانی به جهان، مسبب بدبختی های بی شمار بشریت دنیا هستند. وی ادامه داد: خانواده بوش، هم پدر و هم پسر، در جنایت بر علیه خلقهای روسیه، بخاطر تحمیل سیستم ویرانگر رادیکال- لیبرالی پول بر کشور ما که، طی یک و نیم دهه، باعث تلفات انسانی عظیمی شد، مسئولیت ویژه ای دارند. در این دوره، میهن ما، ۱۰ میلیون انسان خود را از دست داده است که، ۹ میلیون نفر آن روس بودند.

بطور کلی، مقامات آن دولتی که، بیست- سی سال قبل حتی از تامین ظاهری حقوق دهها میلیون مردم کشور خویش عاجز بود و از قتل عام مردم بومی آمریکای شمالی اظهار ندامت نکرده است، (حق ندارند) کشور ما را که، نمونه حاکمیت واقعی خلق و تضمین اجتماعی واقعی حق کار انسان در جهان بود، آموزش دهند. کشوری که، نقش تعیین کننده ای در رهائی کره خاک از طاعون فاشیسم زائیده تمدن غرب، ایفا کرد.

جرایم سرمایه داری و جهانی سازان امروزی، بروشنی بر جهانیان معلوم است. حزب کمونیست جمهوری فدراتیو روسیه طرح پیشنهادی خود برای محکوم کردن جنایات رژیمهای دموکرات

نمای امپریالیستی و لیبرالی را برای مذاکره، به احزاب و پارلمانهای اروپا ارائه داده است. در اینکه آنها خصلتا در نقض خشن و گسترده حقوق بشر، نسل کشی خلقهای بسیاری و تحمیل دو جنگ جهانی ویرانگر که به بهای زندگی قریب یک صد میلیون انسان تمام شد، مقصردند، شکی نیست. این تخلفات و جرایم مختلف، با توجه به تفاوتهای فرهنگی، کشوری و دوره های تاریخی، با اعدامها و قتلهای جمعی، کشتار در اردوگاههای مرگ، گرسنگی، بیرون راندن از کشور خویش، شکنجه، کار اجباری و اشکال دیگر ترورهای فیزیکی، همچنین، از بین بردن بنیانهای دولتی کشورهای خود، تخریب اصول بنیادین اخلاق اجتماعی، سنن ملی و ارزشهای فرهنگی، ترویج روحیه هرج و مرج اجتماعی- سیاسی و معنوی در میهن خویش همراه بوده است. من مطمئنم که، در ادامه مذاکره طرح ما، پرده از جنایات بیشتر و بیشتر امپریالیسم برداشته خواهد شد.

گنادی زیوگانوف همچنین افزود: جناب بوش! خلقهای روسیه، نیازمند دلسوزانند شما نیستند، همانطور که، محتاج محکوم کردن مشکلات موهوم و واقعی گذشته ما نیستند. تو این حق را نداری.

سووتسکایا راسیا،
شماره ۸۰ (۱۲۹۸۷)
تاریخ ۲۰۰۷/۸/۱۴

ا.م. شیزلی

فتح الاسلام چه کسانی هستند؟

تا حزب الله لبنان را از معادلات سیاسی خارج نماید. اولین گروه نظامی که توسط این کلپ حمایت می گردید، گروه جندال شام (سربازان شام که در عربی به منطقه سوریه، لبنان، فلسطین و اردن گفته می شود) بود که در اردوگاه آوارگان فلسطینی نزدیک سیدون تشکیل گردید. دومین گروه مورد حمایت کلپ، فتح الاسلام است. به هر کدام از اعضای این گروه ها تا ۷۰۰ دلار در ماه حقوق پرداخت می شد که با توجه به وضعیت اقتصادی لبنان و فقر موجود، بخصوص در اردوگاه های فلسطینی مبلغ هنگفتی می باشد. در سال ۲۰۰۵ بر اساس گزارش گروه بین المللی بحران مستقر در آمریکا، سعد حریری ۴۸۰ هزار دلار را بین گروه های کوچک سنی در شمال لبنان که اعضای آنها در افغانستان و توسط ال قاعده تعلیم دیده بودند، پخش کرد. او همچنین با داشتن اکثریت در پارلمان به ۲۲ نفر از اعضای باند اسلامی "دینیه" که به دلیل تلاش برای

بمب گذاری در سفارت های اوکراین و ایتالیا در بیروت دستگیر شده بودند، عفو داده و آنها را از زندان آزاد کرد.

به نظر می رسد که حزب الله لبنان به اطلاعاتی دست یافت که نشان می داد این دو گروه تحت رهبری مستقیم سعد حریری در نظر دارند جنگ شیعه و سنی را در لبنان راه بیندازند. به دنبال درز این اطلاعات کلپ و لش پرداخت حقوق به سربازان این دو گروه را قطع نمود. بدین ترتیب اعضای فتح الاسلام در واقع حقوق پرداخت نشده خود را از بانک ربودند. نیروهای امنیتی بلافاصله به مقر آنان در تریپولی حمله کردند ولی نتوانستند با مردان تا دندان مسلح مقابله کنند. ارتش لبنان مجبور به دخالت گردید و همانطور که گفتیم بخشی از اعضای گروه که در آپارتمان بودند در این درگیری کشته شدند. ارتش لبنان در حال حاضر در موضعی سخت قرار گرفته است. از یک سو سربازان اجازه ورود به اردوگاه را ندارند و با ورود به آن صفحه جدیدی در معادلات سیاسی لبنان گشوده خواهد شد. از طرف دیگر

ادامه در صفحه ۶

ترجمه و جمع آوری مهرنوش کیان

تاریخچه کوتاه گروه فتح الاسلام رهبر این گروه شاکر آل عباسی نظامی فراری است. او در یکی از اردوگاه های پناهندگان فلسطینی در اریحا در ۱۹۵۵ به دنیا آمد و بعدها به ارتش پیوسته و به درجه سرهنگی رسید. او در سال ۱۹۸۳ عضو یک سازمان سکولار فلسطینی به نام فتح ال انتفاضة در لیبی بود. سپس به سوریه رفته و رابطه نزدیکی با ابو خالد ال املا نفر دوم سازمان فتح ال انتفاضة برقرار کرد. مقامات سوری در سال ۲۰۰۰ ال عباسی را دستگیر کرده و به جرم قاچاق اسلحه در اردن و سوریه به سه سال زندان محکوم کردند. وی پس از آزادی به عراق رفته و در کنار نیروهای عراقی و ال قاعده بر علیه اشغالگران آمریکایی جنگید. در سال ۲۰۰۴ اردن همراه با محاکمه ابو موسی ال ذرکاوی به طور غیابی او رابه دلیل شرکت در ترور لارنس فاولی دیپلمات امریکایی محاکمه و محکوم به مرگ نمود. در این میان او مجدداً به سوریه بازگشت و با کمک ال املا در سال ۲۰۰۵ به لبنان رفته و دفتر سازمان فتح ال انتفاضة را در روستای هلوا در غرب بکا گشود. در سال ۲۰۰۶ در طی یک درگیری میان گروه ال عباسی و ارتش لبنان یکی از عناصر تحت تعقیب از طرف سوریه کشته شد. دولت سوریه ال املا را دستگیر کرده و از او در باره ال عباسی اطلاعات گرفت. اما در این میان ال عباسی دره بکا را ترک کرده و در اردوگاه آوارگان فلسطینی به نام نهرالبارد در تریپولی گروه فتح الاسلام را پایه گذاری نمود. ال عباسی اعلام کرد که می خواهد اسلام را به مرکز مبارزه فلسطین علیه اسرائیل باز گرداند. سیمور هرش، روزنامه نگار مجله نیویورکر، در مارس ۲۰۰۷ در مقاله ای گفت که دولت لبنان از گروه فتح الاسلام برای مقابله با حزب الله استفاده می کند. این ادعا بعداً از طرف دکتر فرانکلین لامب، متخصص مسائل لبنان و حزب الله، تأیید گردید. او می گوید که دیوید ولش معاون وزیر امور داخلی آمریکا با سعودی ها و سعد الحریری با حمایت دولت امریکایی سینیورا به گروه سنی مذهب فتح الاسلام برای مبارزه با شیعیان حزب الله کمک می رساند.

این گروه به ظاهر متشکل از ۱۵۰ تا ۲۰۰ جوان مسلح است و از این تعداد بسیاری اهل عربستان، سوریه، لبنان و دیگر

کشورهای عربی هستند. بمب گذاری در سال ۲۰۰۶ در آلمان، انفجار یک مینی بوس در ۱۳ فوریه ۲۰۰۷ در لبنان و ترور چندین سیاستمدار مخالف سوریه در لبنان به حساب این گروه گذاشته شده است.

چرا ارتش لبنان با این گروه درگیر شده است؟

در ۱۸ ماه مه ۲۰۰۷ در یک دزدی مسلحانه مبلغ ۱۲۵ هزار دلار از بانکی در شهر امیون در شمال لبنان ربوده می شود. یک روز بعد پلیس رد دزدان را تا آپارتمانی در تریپولی که مقر گروه فتح الاسلام بود دنبال می کند. مردان مسلح مقاومت کرده و درگیری با پلیس پس از سه روز با انفجار محل توسط آخرین نفر در آپارتمان به اتمام می رسد. در حالیکه تعدادی از اعضاء این گروه در این آپارتمان کشته شدند، بقیه اعضا در کمپ نهر البارد مستقر شده و مواضع ارتش لبنان در مناطق ورودی به کمپ را اشغال کردند. بر اساس یک موافقتنامه میان اعراب در سال ۱۹۶۹ ارتش لبنان اجازه ورود به اردوگاه های آوارگان فلسطینی را ندارد. اما همانطور که در اخبار چند هفته گذشته شاهد بوده ایم آوارگان فلسطینی ساکن اردوگاه مجدداً آواره شهرهای دیگر گردیدند علیرغم آنکه اکثریت آنان هیچگونه ارتباطی با این گروه ندارند و ارتش لبنان علیرغم ورود به اردوگاه هنوز نتوانسته است اعضاء این گروه را دستگیر نماید. اما بینیم اساساً چرا این درگیری آغاز شد و سرمنشاء این مسائل در کجاست.

برای درک این درگیری باید به تاریخچه تاریک گروهی دیگر پردازیم. دیوید ولش، معاون کوندولیزا رایس موسس گروهی است در لبنان به نام کلپ ولش. رئیس این کلپ الیوت أبرامس، مرد شماره اول دولت بوش بوده و اعضاء آن عبارتند از: فواد سینیورا، جنگ طلب مشهور ولید جنبلاط از حزب دروزی ها، سمیر جعجع رهبر فالانژ های لبنان که به دلیل کشتار مردم غیر نظامی در صبرا و شتیلا ۱۱ سال در زندان به سر برد و بعداً با عفو سعد حریری از زندان بیرون آمد، سعد حریری بیلیونر، وابسته به عربستان سعودی و بنیان گذار جریان "آینده سنی".

جریان آینده سنی با بوجود آوردن هسته های کوچک از سنی های مخالف شیعیان برنامه های کلپ ولش را به اجرا گذاشته و تلاش می کند

ادامه در صفحه ۷

کار کمونیستی

زیر نظر شورای مرکزی سازمان اتحاد فدائیان کمونیست
منتشر میشود.

فاکس اتحاد فدائیان کمونیست
+۶۱ ۳۱۷۷۹۲۵۷۱

سایت سازمان در اینترنت

www.fedayi.org

روابط عمومی

webmaster@fedayi.org

شورای مرکزی

centralconcil@fedayi.org

نشریه کار کمونیستی

kar@fedayi.org

کمیته کردستان

kurdistan@fedayi.org

کمیته آذربایجان

azer@fedayi.org

امور پناهندگی

panahjo@fedayi.org